

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## سیر نی: شرح مثنوی معنوی

شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی  
تهیه و تدریس: دکتر سلیمان پناه  
جلسه 1: یکشنبه 1- 11 - 1385، هجری شمسی، 1- 1- 1428 هجری قمری 21 - 1 - 2007 میلادی

### I. مقدمات

#### 1. ترجمان مولانا جلال الدین بلخی رومی:

نام شریفش محمد بود و کنیت او جلال الدین، مشهور به "مولانا". در ششم ربیع الاول سال 604 ه.ق در قبه الاسلام بلخ، که یکی از چهار شهر بزرگ خراسان بزرگ بود، به دنیا آمد و در پنجم جمادی الاخر 672 ه.ق در قونیه، پس از حدود 68 سال دار فانی را وداع و به جوار محبوب ازلی پیوست.

عمر وی به سه دوره تقسیم کرده اند:

**دوره اول:** زندگانی و شخصیت اول مولوی از ایام کودکی تا 25 سالگی است. یعنی تا سال 628 ق که پدر دانشمند و عارفش محمدحسین خطیبی معروف به سلطان العلماء بهاء الدین ولد، فرزند حسین بلخی، وفات یافت. مولوی در این مدت با شوق و ذوق هر چه تمامتر و با سرمایه هوش و حافظه فوق العاده به تحصیل علوم و فنون عقلی و نقلی و اکتسابی شامل ادبیات و فقه و حدیث و تفسیر قرآن اشتغال داشت.

**دوره دوم:** از 25 سالگی اوست تا حدود 38 سالگی. یعنی مقارن سال 642 ه.ق که ملاقات و برخورد او با شمس الدین محمد تبریزی اتفاق افتاد و موجب تغییر مسیر زندگی او گردید. در این مدت، که حدود 14 سال می‌شود، توسط سید برهان الدین محقق ترمذی (وفات 637 ه.ق) که از اصحاب و مریدان پدرش بود تحت تعلیم و تربیت قرار گرفت و داخل سنت تصوف و سیر و سلوک طریقت گردید.

**دوره سوم:** این دوره فعلیت نهایی روحانی و به قول خودش، مرحله سوختگی بعد از خامی، و پختگی اوست که از 38 سالگی وی، مقارن 642 ق آغاز می‌شود و تا پایان حیاتش به مدت 30 سال همچنان پیوسته با کمال گرمی و عشق و علاقه استمرار داشت. آثار برجسته و شاهکارهای جاویدان مولوی مربوط به همین دوره است.

از مولوی آثار ذیل برجای مانده است: مثنوی در 6 دفتر، شامل 26000 بیت، دیوان غزلیات معروف به دیوان کبیر یا کلیات شمس مشتمل بر 50000 بیت، رباعیات، مکتوبات مولانا، فیه مافیه، مجالس سبعة.

2. **ملاقات با شمس:** بر اساس بعضی از روایات، این ملاقات در سال 642 ه.ق اتفاق افتاد، بدین صورت که وی با جمعی از مریدان می‌گذشت، غریبه ای ژولیده که حدود شصت ساله می‌نمود وی را گفت: پرسشی دارم. گفت: بپرس! گفت: محمد برتر بود یا بایزید؟ گفت: ....

درباره این ملاقات و فسون آن بر روح مولانا هیچ چیزی بیش از آن بیش از آن نمی‌توان گفت که آتش در وی افکند و او از نو متولد شد:

سر فتنه‌ی بزم و باده‌جوییم کردی  
بازیچه‌ی کودکان کویم کردی

زاهد بودم ترانه گویم کردی  
سجاده نشین با وقارم دیدی

چون خیالی زخیالات توام  
بلکه الفاظ و عبارات توام

من که حیران مقالات توام  
فکر و اندیشه من از دم توام

### II. مثنوی و نکاتی چند در مورد آن

1. **سرودن مثنوی:** مثنوی شش دفتر است که به خواهش حسام الدین چلبی در سال 657 شروع فرمود. تا سال 660 دفتر اول به رشته نظم کشید. پس از فترتی دو ساله، به نظم دفتر دوم پرداخت، و تا 672 آن را تا پایان دفتر ششم را سرود لیکن پیش از اتمام این دفتر ندای ارجعی معشوق ازلی را لبیک گفت. جز 18 بیت آغاز دفتر اول، که به خط خود مولانا نوشته شد، باقی مثنوی را او بر حسام الدین انشاء و می‌نمود و وی یا سایر شاگردانش آن را می‌نوشتند.

بی‌کشنده خوش نمی‌گردد روان  
واعظ ار مرده بود گوینده شد  
صدزبان گردد به گفتن گنگ و لال  
پرده در پنهان شوند اهل حرم

این سخن شیرست در پستان جان  
مستمع چون تشنه و جوینده شد  
مستمع چون تازه آمد بی‌ملال  
چونک نامحرم در آید از درم

میل می‌جوشد به قسم سادسی  
 در جهان گردان حسامی نامه‌ای  
 قسم سادس در تمام مثنوی  
 کی یطوف حوله من لم یطف  
 مقصد او جز که جذب یار نیست  
 رازهای گفتنی گفته شود  
 زین کنایات دقیق مستتر  
 راز اندر گوش منکر راز نیست  
 با قبول و ناقبول او را چه کار

ای حیات دل حسام‌الدین بسی  
 گشت از جذب چو تو علامه‌ای  
 پیش‌کش می‌آرمت ای معنوی  
 شش جهت را نور ده زین شش صحف  
 عشق را با پنج و با شش کار نیست  
 بوک فیما بعد دستوری رسد  
 یا بیانی که بود نزدیکتر  
 راز جز با رازدان انباز نیست  
 لیک دعوت و اردست از کردگار

2. **دیبچه مثنوی:** مولانا دیبچه مثنوی را چنین آغاز نموده انشاء فرموده است: بسم الله الرحمن الرحيم هذا کتاب المثنوی و هو اصول اصول اصول الدین، فی کشف اسرار الوصول و الیقین، و هو فقه الله الاکبر، و شرع الازهر، و برهان الظهر، ...
3. **ذکر چند نکته مقدماتی:** 1- آشنایان با مثنوی این نکته را متذکر شده اند که مثنوی از نظر سبک به کتب معمول عرفانی شباهت زیادی ندارد. بلکه، سعی می‌کند تا بیشتر از شیوه قرآن مجید پیروی کند. 2- علاوه بر این، مثنوی اثری تعلیمی است و مانند سایر کتب شعر برای خواندن فقط نیست. 3- مخاطبان مثنوی را نیز با عام، و خاص، اخص تقسیم کرده اند. 4- نکته دیگر آنکه مولانا از زبان رایج زبان خود و قصه‌هایی که در میان مردم و یا آثار ادبی دیگر رایج بوده است استفاده فراوان نموده است. هدف او مغز و روح و معنای این قصه‌ها بوده است و وی در بند "آداب سخن گفتن" امروزی نبوده است، و گاه از برای تأثیری گذاشتن هر چه بیشتر بر مخاطب از داستانها و کلامی استفاده می‌نماید که چه در آن زمان چه امروز برای بعضی "بی ادبانه" محسوب می‌شود. 5- در نقل داستان‌ها و اخبار بر ظواهر اعتماد می‌نماید، برای مقاصد خود، ضرورتی به دقت‌های تاریخی و یا اسنادی نمی‌بیند.

### III. شرح مثنوی: سر آغاز دفتر اول

#### 1. سیر نی:

از جداییها حکایت می‌کند  
 در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند  
 تا بگویم شرح درد اشتیاق  
 باز جوید روزگار وصل خویش  
 جفت بدحالان و خوش‌حالان شدم  
 از درون من نجست اسرار من  
 لیک چشم و گوش را آن نور نیست  
 لیک کس را دید جان دستور نیست  
 هر که این آتش ندارد نیست باد  
 جوشش عشقت کاندن می‌فتاد  
 پرده‌هاش پرده‌های ما درید  
 همچو نی دمساز و مشتاقی کی دید  
 قصه‌های عشق مجنون می‌کند  
 مر زبان را مشتری جز گوش نیست  
 روزها با سوزها همراه شد  
 تو بمان ای آنک چون تو پاک نیست  
 هر که بی روزیست روزش دیر شد  
 پس سخن کوتاه باید والسلام  
 چند باشی بند سیم و بند زر  
 چند گنجد قسمت یک روزه‌ای  
 تا صدف قانع نشد پر در نشد

بشنو این نی چون شکایت می‌کند  
 کز نیستان تا مرا بیریده‌اند  
 سینه خواهم شرحه شرحه از فراق  
 هر کسی کو دور ماند از اصل خویش  
 من به هر جمعیتی نالان شدم  
 هرکسی از ظن خود شد یار من  
 سر من از ناله‌ی من دور نیست  
 تن ز جان و جان ز تن مستور نیست  
 آتشت این بانگ نای و نیست باد  
 آتش عشقت کاندن نی فتاد  
 نی حریف هر که از یاری برید  
 همچو نی زهری و تریاقی کی دید  
 نی حدیث راه پر خون می‌کند  
 محرم این هوش جز بیهوش نیست  
 در غم ما روزها بیگانه شد  
 روزها گر رفت گو رو باک نیست  
 هر که جز ماهی ز آبش سیر شد  
 در نیابد حال پخته هیچ خام  
 بند بگسل باش آزاد ای پسر  
 گر بریزی بحر را در کوزه‌ای  
 کوزه‌ی چشم حریصان پر نشد

او ز حرص و عیب کلی پاک شد  
 ای طیبیب جمله علت‌های ما  
 ای تو افلاطون و جالینوس ما  
 کوه در رقص آمد و چالاک شد  
 طور مست و خمر موسی صاعقا  
 همچو نی من گفتنیها گفتمی  
 بی زبان شد گرچه دارد صد نوا  
 نشنوی زان پس ز بلبل سر گذشت  
 زنده معشوقست و عاشق مرده‌ای  
 او چو مرغی ماند بی‌پر و ای او  
 چون نباشد نور یارم پیش و پس  
 آینه غماز نبود چون بود  
 زانک زنگار از رخس ممتاز نیست

هر که را جامه ز عشقی چاک شد  
 شاد باش ای عشق خوش سودای ما  
 ای دواى نخوت و ناموس ما  
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد  
 عشق جان طور آمد عاشقا  
 با لب دمساز خود گر جفتمی  
 هر که او از هم‌زبانی شد جدا  
 چونک گل رفت و گلستان درگذشت  
 جمله معشوقست و عاشق پرده‌ای  
 چون نباشد عشق را پروای او  
 من چگونه هوش دارم پیش و پس  
 عشق خواهد کین سخن بیرون بود  
 اینت دانی چرا غماز نیست

2. اندر باب شنیدن: مثنوی با امر به شنیدن آغاز می‌شود:  
 بشنو این نی چون شکایت می‌کند

از جداییها حکایت می‌کند

در قرآن کریم نیز می‌خوانیم:

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (7:204)  
 (هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید!)

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا  
 إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (46:29)

(هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را بشنوند؛ وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند: خاموش باشید و بشنوید! و هنگامی که پایان گرفت، به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را بیم دادند!)

وَإِنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا (72:19)

مولانا خود در مثنوی نیز می‌فرماید:

تو نه‌ای کامل مخور می‌باش لال  
 گوشها را حق بفرمود انصتوا  
 مدتی خامش بود او جمله گوش  
 از سخن تا او سخن آموختن  
 خویشتن را گنگ گیتی می‌کند  
 لال باشد کی کند در نطق جوش  
 سوی منطق از ره سمع اندر آ  
 واطلبوا الاغراض فی اسبابها  
 جز که نطق خالق بی‌طمع نیست

لقمه و نکته‌ست کامل را حلال  
 چون تو گوشه‌ای از زبان نی جنس تو  
 کودک اول چون بزاید شیرنوش  
 مدتی می‌بایدش لب دوختن  
 ور نباشد گوش و تی‌تی می‌کند  
 کر اصلی کش نبذ ز آغاز گوش  
 زانک اول سمع باید نطق را  
 وادخلوا الابیات من ابوابها  
 نطق کان موقوف راه سمع نیست

چون زبان حق نگشتی گوش باش  
 با شهنشاهان تو مسکین‌وار گو

انصتوا را گوش کن خاموش باش  
 ور بگویی شکل استفسار گو

3. گوش دادن به نی: امر به گوش دادن برای آن است که بتوانی شکایت‌ها و ناله‌های نی و حکایت‌های او را بشنوی.

4. **حقیقت نی:** همانطور که مرحوم حاجی سبزواری می فرماید، "مراد از نی مطلق روح قدسی آدمی است که مصداق، " وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي " (15:29) (و دمیدم در او از روح خود)، " قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي " (17:85) (بگو روح از امر پروردگار من است) چه روح قدسی از عالم امر و مجردات، بلکه نخبه عالم امر است، و بدن طبیعی از عالم خلق و عناصر و صفوه عنصریات است."

ایشان می فرمایند تشبیه روح آدمی به "نی" می تواند به همان معنای نی ظاهری باشد، و به قلم نی. "نی" نیز به واصلان و کاملان مکمل معنی شده است زیرا لفظ "نی" در معنی نفی استعمال نیز می شود، و خود نی نیز از خود تهی می باشد و پذیرای دم نوازنده است.

همچو نی من گفتنیها گفتمی

با لب دمساز خود گر جفتمی